

## تحلیلی بر اندیشه‌های تربیتی فارابی و دورکیم

دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه اصفهان  
استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه اصفهان  
کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه اصفهان  
پذیرش نهایی: ۸۸/۱۰/۲۱

دکتر رسول ربانی  
دکتر رضاعلی نوروژی  
مهدی قادری  
دریافت مقاله: ۸۸/۳/۲۳

### چکیده

پیچیدگی و دشواری تعلیم و تربیت باعث شده است بین نظریه‌پردازان در این زمینه توافقی نسبی نباشد؛ حتی در تعریف تعلیم و تربیت و نگاه به آن میان اندیشمندان اختلاف نظر وجود دارد. به همین دلیل ضروری می‌نماید، ضمن تحلیل و بررسی آرای اندیشمندان مختلف به مقایسه افکار آنان پرداخت تا از این طریق، زمینه برای بهره‌گیری بهتر و مناسبتر از نظریات این اندیشمندان فراهم شود؛ لذا در این نوشتار ضمن بیان و تحلیل اندیشه‌های فارابی و دورکیم در زمینه تعلیم و تربیت به مقایسه آنها پرداخته می‌شود. در این مقاله پس از ذکر تعاریف متفاوت تعلیم و تربیت از دیدگاه برخی از اندیشمندان و با بهره‌گیری از نظریه کارکردگرایی به عنوان مبنای نظری پژوهش و روش تحلیلی - اسنادی به بررسی و مقایسه اندیشه‌های تربیتی فارابی و دورکیم پرداخته و سعی شد که آرای هر کدام به طور جداگانه طرح شود و ابعاد آن در این زمینه مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد. هدف اصلی این نوشتار دسترسی به وجوه اشتراک و تفاوت آرای تربیتی این دو متفکر بوده که نتایج، بیانگر این است که نگاه هر دو اندیشمند به مقوله تعلیم و تربیت، اجتماعی است و این امر باید زمینه‌ساز رشد و بالندگی افراد و به طور ویژه جوامع گردد.

**کلید واژه‌ها:** نظم اجتماعی، کارکردگرایی، تعلیم و تربیت، مدینه فاضله، همبستگی مکانیکی، همبستگی ارگانیکی.

## ۱. مقدمه

حاکمیت عقلانیت صوری در دنیای معاصر بر بیشتر ابعاد زندگی انسان، که در بردارنده مفاهیمی همچون سودانگاری، محاسبه‌پذیری، تأکید بر کمیت به جای کیفیت و ... است به نادیده انگاشتن عقلانیت ذاتی که بر خرد، تفاهم و حاکمیت بر پایه اصول انسانی مبتنی است منجر شده، زندگی افراد را روز به روز با مخاطرات و ناآرامیهای جدید روبه‌رو می‌سازد. یکی از عوامل مهم این مسائل، عدم تناسب بین تعلیم و تربیت با اصول اخلاقی و ارزشهای انسانی است. بنابراین تأکید بر مسئله تعلیم و تربیت و مناسبت آن بر پایه اصول انسانی و اخلاقی می‌تواند به عنوان ابزاری رهایی‌بخش در جامعه مطرح شود.

آموزش و پرورش، پدیده اجتماعی‌ای است که از آغاز تولد بشر روی کره خاکی وجود داشته است و در زندگی اجتماعی افراد نقش فوق‌العاده دارد؛ به همین دلیل نظریه‌پردازان و متفکران بسیاری در مورد آن به بحث و بررسی پرداخته و جنبه‌های متفاوت این پدیده را مورد مطالعه قرار داده‌اند. دنیای کنونی شاهد این امر است که امروزه بشر از مهمترین امکانات آموزشی برخوردار است به طوری که براحتی توانسته است طبیعت را مهار کند و آن را تحت تسلط خود درآورد، اما نکته حائز اهمیت اینجاست که مشکل بشر نه تنها حل نشده بلکه در برخی موارد این مشکل دوچندان شده و اینجاست که تربیت و موانع تحقق تربیت حقیقی آشکار، و ضرورت پرداختن به این امر و مطالعه و بررسی دقیق آن بیش از پیش نمایان می‌شود. موانع تربیت حقیقی و تکامل انسانی، گذشته از تسلیم شدن به تمایلات فردی، پایبندی جوامع به سود و زیان، تعصب و تنگ‌نظریهایی است که موجب می‌گردد انسان را نه هدف بلکه وسیله به‌شمار آورند و به‌جای اینکه تربیت انسان را هم‌چون وسیله‌ای برای تکامل ویژگیهای انسانی و اخلاقی مد نظر قرار دهند، انسان را بیشتر

برای مقاصد خود تربیت کنند و آن را در جهت اهداف خود به کار گیرند. نمونه باستانی چنین تربیتی، تربیت اسپارتی است. اسپارت به سربازان نیرومند نیاز داشت و از این رو تربیت اسپارتی جنبه‌های گوناگون هستی آدمی را نادیده می‌گرفت و هر کودک را فقط سربازی کارآمد و فرمانبردار می‌دید. اروپای سده میانه، که طبیعت آدمی را آلوده به گناه در نظر می‌گرفت، تربیت را همانا تهذیب و تزکیه می‌دانست و از آنجا که در اندیشیدن خطر گمراهی می‌دید، آموزش را همانا القای عقاید می‌شمرد. در دوران جدید نیز روش تربیتی فاشیستی این گونه است که انسان، مقام خود را هم چون انسان از دست داده و به مهره‌ای در ماشینی عظیم فروکاسته شده که برای کشورگشایی به کار افتاده بود (نقیب‌زاده. ۱۳۸۱: ۱۹۶).

به این ترتیب و برای حل مسائل و مشکلات عرصه نظام تعلیم و تربیت، پرداختن به آرای اندیشمندان مختلف و مقایسه آنها می‌تواند بخشی از مسائل را حل کند. بنابراین در این نوشتار سعی می‌شود که اندیشه‌های دو متفکر در زمینه آموزش و پرورش، یکی فارابی به عنوان اندیشمندی مسلمان و دیگری دورکیم<sup>۱</sup> به عنوان اندیشمندی غربی که هر دو رویکرد به جامعه و اجتماع دارند و طرح اندیشه‌های آنان می‌تواند بخشی از تنگ‌نظریها و مسائل موجود را حل کند، مورد مطالعه واقع شود. هدف از این امر مطالعه آرای این دو متفکر در مورد انسان و هم‌چنین بررسی دیدگاه‌های آنها در زمینه تعلیم و تربیت است که سعی می‌شود نشان داده شود این دو متفکر به تعلیم و تربیت با چه دیدگاهی نگاه می‌کنند و غایت تعلیم و تربیت از دیدگاه آنها چیست تا از این طریق راه‌حلهای احتمالی برای مسائل و چالشهای فراروی نظام تعلیم و تربیت آشکار گردد.

## ۲. روش تحقیق

دستیابی به اندیشه فارابی و دورکیم در زمینه تعلیم و تربیت در قالب این مقاله به دو شکل انجام گرفته است:

مطالعه تحلیلی- اسنادی<sup>۱</sup> که در آن به بررسی کتاب و مقالات این دو متفکر در زمینه تعلیم و تربیت و آثار نویسندگان دیگر در مورد آنان پرداخته، اندیشه‌های آنان مورد تحلیل قرار گرفته است.

مطالعه مقایسه‌ای<sup>۲</sup> که پس از بررسی و مطالعه آرای این دو متفکر به مقایسه و ارزیابی وجوه اشتراک و تفاوت آرای این دو متفکر در مورد تعلیم و تربیت پرداخته شده است.

## ۳. چارچوب نظری تحقیق

نظریات و دیدگاه‌های فارابی و دورکیم در مورد تعلیم و تربیت را می‌توان با استفاده از نظریات متعددی مورد بررسی قرار داد ولی در اینجا با تأکید بر نظریه کارکردگرایی به عنوان یکی از مهمترین نظریات جامعه‌شناختی سعی می‌شود دیدگاه این دو متفکر مورد تبیین قرار گیرد. این رویکرد نظری نظام جامعه یا نهادهای آن را متشکل از اجزای همبسته‌ای می‌داند که در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر فعالیت می‌کنند و هر کدام، کارکرد لازم و معینی را برای گردش کار و بقای کل جامعه انجام می‌دهند. از این دیدگاه طرز کار جامعه غالباً به طرز کار بدن انسان تشبیه می‌شود که در آن هر یک از اعضای بدن، نقش ویژه‌ای در بدن ایفا می‌کنند و همه اعضا از لحاظ بقا به یکدیگر بستگی دارند (علاقه‌مند، ۱۳۸۰: ۲۱).

کارکردگرایان نظام اجتماعی را دارای تعادل می‌دانند و به همین دلیل به وحدت اجزا اهمیت می‌دهند. در نظر آنان کل و اجزای متشکله با یکدیگر در آمیخته، به وفاق رسیده و هویت واحدی پیدا می‌کنند. این نگرش نسبت به زندگی اجتماعی برای الگوسازی، بسیار مناسب است؛ زیرا قدرت اصلی یک نظریه الگویی در این است که نشان دهد چگونه در یک کل اجزای مختلف به صور ظریفی با هم پیوند یافته و وحدت پیدا کرده‌اند. بنیان کارکردگرایی بر این واقعیت استوار است که دوام و بقای تمام سنتها، مناسبات و نهادهای اجتماعی به کار یا وظیفه‌ای بستگی دارد که در نظام اجتماعی یعنی کل بر عهده دارند. آنچه مطرح است فایده و سودمندی آنها در کل نظام است؛ زیرا معادله را تسهیل می‌کنند تا تمام گروه‌های درگیر از آن بهره‌جویند و حتی نهادهای موجود اگر از لحاظ اقتصادی سودمند نباشند از جهات غیراقتصادی سودمندند یعنی در کل نظام دارای کار و وظیفه‌اند (توسلی، ۱۳۷۶: ۲۱۲).

بنابراین می‌توان گفت که از لحاظ این دیدگاه نظام آموزشی به عنوان یکی از مهمترین بخشهای نظام جامعه تلقی می‌شود که کارکردهایی نظیر انتقال فرهنگ و جامعه‌پذیری را برای حفظ نظام اجتماعی جامعه، انجام می‌دهد. در این زمینه مسائلی مانند تربیت اخلاقی، انضباط، القای ارزشها، آموزش حرفه‌ای و ... از دیدگاه اندیشمندانی که به این مکتب تعلق می‌گیرند، مهم قلمداد می‌شود. به نظر می‌رسد فارابی و دورکیم متفکرانی هستند که می‌توانند در این دیدگاه قرار گیرند؛ لذا سعی می‌شود بر اساس این دیدگاه آرای آنها مورد تحلیل و بررسی واقع شود.

#### ۴. اندیشه‌های فارابی

محمد بن محمد بن طرخان بن اوزلغ ملقب به ابونصر فارابی (۳۳۹-۲۶۰ هـ ق) یکی از بزرگترین فیلسوفان مسلمان است که در فاراب زاده شد. محققان درباره زمان

تولد فارابی اتفاق نظر ندارند و نسبت به حوادث زندگی خصوصی او اطلاعات دقیقی به دست نمی دهند. فارابی تحصیلات خود را نخست در خراسان و سپس در بغداد، که از مراکز علمی جهان اسلام بود به انجام رسانید. وی در بغداد از محضر ابویشر متی بن یونس و در حران نزد یوحنا بن حیلان منطق آموخت. او در اندک زمانی بر تمام معاصران خود پیشی گرفت و بر معارف روزگار خود مسلط گشت و نزد امیر حلب، سیف الدوله حمدانی از جایگاهی ویژه و مکانتی رفیع برخوردار گردید. وی از لحاظ اخلاقی مردی مهذب و پالایش یافته بود و از این رو اسباب زندگی دنیوی را به چیزی نمی گرفت و در کمال قناعت و سادگی می زیست. فارابی محقق بود شیفته معرفت که در زمینه های متنوع آگاهیهای عصر خود به تأمل پرداخته و بصیرتی شگرف به هم رسانیده است. وی اولین متفکر بزرگ اسلامی است که از منابع یونانی که به عالم اسلامی انتقال یافته بود سود جسته و نظامی فکری و فلسفی پدید آورده است. فارابی یکی از برجسته ترین شارحان آثار ارسطوست. البته شرحی که وی از آثار ارسطو می دهد آمیزه ای ارسطویی - نوافلاطونی است. وی را از آن رو معلم ثانی خوانند که پس از ارسطو کسی به اندازه او در مورد شاخه های گوناگون دانش آگاهی نداشت (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۷: ۶-۸۵).

فارابی با اشراف و آگاهی کامل نسبت به فلسفه یونان و نیز تسلط بر معارف عمیق دین مبین اسلام به جمع میان افلاطون و ارسطو از یک سو و فلسفه و دین از سوی دیگر اقدام کرده است (فخری، ۱۹۶۵).

بی گمان فارابی یکی از فیلسوفان پربار و کثیرالتألیف فرهنگ اسلامی است. آثار فارابی را می توان به چندین گروه تقسیم بندی کرد:

گروه اول شامل رسالاتی است که به «منطق» اختصاص دارد. گروه دوم به امور طبیعی می‌پردازد. گروه سوم شامل موضوعات لاهوتی یا ماوراء طبیعی است. گروه چهارم شامل مسائل اخلاقی و سیاسی است (یوسفیان، ۱۳۷۹: ۱۸).

بدیهی است که حوزه تحقیقات فارابی گسترده است و موضوعات و مسائل مختلفی را در بر می‌گیرد. اما هدف این نوشته عمدتاً بررسی اندیشه اجتماعی اوست که در این میان تعلیم و تربیت نیز یکی از موارد مهم در اندیشه اجتماعی این اندیشمند است که سعی می‌شود مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

تعلیم و تربیت یکی از موضوعات مهمی است که با توجه به تقسیم‌بندی که در سطرهای پیشین در مورد آثار فارابی انجام گرفت، می‌توان آن را در گروه چهارم، که شامل مسائل اخلاقی و سیاسی می‌شود، جای داد. منتهی روشن است که برای ورود به بحث در مورد اندیشه فارابی در مورد تعلیم و تربیت، نگاه اجمالی به زندگی اجتماعی بشر و ضرورت تشکیل جامعه و مسائل مختلف دیگر از دیدگاه فارابی ضروری به نظر می‌رسد.

لزوم اجتماع: از نظر فارابی آنچه انسان را به تکاپو می‌افکند و به زندگی گروهی می‌کشانند، نیازهای طبیعی اوست. پس انسان الزاماً موجودی است مدنی الطبع و این واقعیت از ذات نیازهای او برمی‌خیزد. انسان به ناگزیر باید با برآوردن نیازها خویشتن را خرسند کند و این امر جز از طریق کنش متقابل اجتماعی صورت‌پذیر نیست. تدارک خوراک، لباس، تأمین امنیت و ... از عهده یک تن بیرون است. بنابراین انسانها به یاری یکدیگر نیازمندند؛ به تعبیر دیگر انسان، اجتماعی است و علت اجتماعی بودن یا روی آوردن انسان به اجتماع ضرورتی است که وی را به این کار می‌کشانند. مفاهیم «نیاز» و «کنش متقابل» در تبیین طبع اجتماعی انسان حائز اهمیت فراوان است. فارابی هم‌چنین به این نکته مهم توجه دارد که همکاری آدمی نه تنها

عامل رفع نیاز و وسیله استمرار حیات اوست، بلکه هر قدر میزان همکاری افزایش پذیرد، امکان تسلط انسان بر شرایط حیات نیز گسترش می‌یابد؛ به سخن دیگر نظر فارابی بر آن است که زندگی گروهی زمینه تکامل فرهنگ و دستاوردهای انسانی است. هدف زندگی اجتماعی نیز نیل به کمال و سعادت است (یوسفیان، ۱۳۷۹: ۲۰).

فارابی عقیده دارد برای رسیدن به کمال و سعادت باید برخی ملزومات خاص فراهم شود که از آن تحت عنوان فضایل نام می‌برد که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

چگونگی تحصیل سعادت: فارابی هم از سعادت دنیوی و هم از سعادت اخروی بحث می‌کند. به نظر او وقتی عوامل انسانی یا چهار فضیلت صفات امت یا قومی از مدینه درآید، سعادت دنیوی آنان در این جهان و سعادت اخروی آنان در جهان دیگر تأمین می‌شود (شریف، ۱۳۶۲: ۱۶۶).

فضیلت استعداد گرایش به صفات نیکو در آدمی است و به نظر فارابی فضیلت از طریق تکرار عادت درمی‌آید. فضیلت در ارتباط با خیر و رذیلت مربوط به شر است. به نظر فارابی، همه فضایل، فطری و طبیعی نیست و هر کس ممکن است زمینه گرایش به نوعی از فضیلت را دارا باشد. فضایل از نظر فارابی شامل فضایل نظری، فکری، اخلاقی و عملی است (الفارابی، ۱۴۰۳: ۷۶).

فارابی مانند ارسطو معتقد است که فضیلت، اعتدال و میانه‌روی است و افعال وقتی متوسط باشند، خلق جمیل حاصل می‌شود و چون از حالت اعتدال خارج شود اعم از اینکه به زیاده مایل باشد یا نقصان، قبیح است (داوری اردکانی، ۱۳۷۴: ۲۱۱). بنابراین می‌توان گفت فارابی عقیده دارد که فضایل باید در حالت تعادل باشد به گونه‌ای که در مورد کسب آن افراط و تفریط نباشد بلکه همیشه نوعی حالت موازنه و تعادل در مورد کسب فضایل مد نظر باشد. اما مسئله مهم این است که فضایل مطرح شده



توسط فارابی شامل چه چیزهایی است. به طور کلی، دیدگاه فارابی در مورد انواع فضایل به شرح زیر است:

فضایل نظری: عبارت است از علوم و آنچه از آن جمله است. آنچه از آغاز برای آدمی حاصل شده بدون اینکه بدانند از کجا و چگونه، این گونه مبادی اولای معرفتند و دیگر علومی که به تأمل و تحقیق و استنباط در اثر تعلیم و تربیت حاصل شده‌اند.

فضایل فکری: چیزهایی است که استنباط آن چیزی را که نافعتر است برای رسیدن به هدف عالی امکانپذیر می‌سازد. خود این فضایل به دو دسته فکری مدنی و فکری منزلی تقسیم می‌شود. فضیلت فکری مدنی، قدرت استنباط نافعترین و پسندیده‌ترین راه برای وصول به غایتی فاضل است که مشترک میان امتهای یا اهل یک امت است. فضیلت فکری منزلی توانایی در تشخیص نافعترین و پسندیده‌ترین راه برای آن غایت است.

فضایل اخلاقی (خلقی): فضیلتی است خواستار خیر و بعد از فضایل فکری جای دارد؛ زیرا شرط به دست آوردن فضایل اخلاقی، فضایل فکری است. برخی از فضایل اخلاقی و فضایل فکری فطری، و برخی دیگر ارادی و اراده مکمل امور فطری است.

فضایل صناعات عملی: فضیلتی است که حالت عملی به خود می‌گیرد و در اعمال و کارهای روزانه تحقق پیدا می‌کند. فضیلت عملی نیز تابع فضیلت فکری است و فضیلت فکری خود تابع فضیلت نظری است. اما کیفیت حصول فضایل انسانی این است که آدمی نفس خود را بررسی کند و عیبهای آن را بشناسد و برای به دست آوردن صفات پسندیده کوشش کند و آدمی به مقام فضل و کمال نرسد مگر وقتی که به این فضایل دست یابد (الفاخوری، ۱۳۷۳: ۵-۴۳۴).

فارابی معتقد است که تحصیل فضایل مختلف برای ملل عالم به دو طریق صورت می‌گیرد: اول تعلیم، دوم تأدیب و در اینجا است که ضرورت تعلیم و تربیت احساس می‌شود که ذیلاً به بررسی دقیق زوایای آن از نظر فارابی پرداخته می‌شود.

### ۵. اندیشه‌های تربیتی فارابی

از نظر فارابی انسان برای این آفریده شده است که به بالاترین مرحله سعادت دست یابد. بنابراین باید بداند سعادت چیست و آن را هدف و غایت حیات خود قرار دهد. هم‌چنین به شناختن عوامل و صناعاتی که به مدد آن بتواند به سعادت دست یابد، نیاز دارد و باید به تمرین همه صناعاتی پردازد که او را در راه رسیدن به سعادت قادر می‌سازد. اما از دیدگاه فارابی افراد انسانی از لحاظ طبیعت با یکدیگر تفاوت دارند؛ پس در طبع هر انسانی نیست که سعادت و عواملی را بشناسد که او را در رسیدن بدان قادر می‌سازد. بنابراین چنین کسی به معلم یا راهنما نیاز دارد و اینجا ضرورت تعلیم و تربیت احساس می‌شود. فارابی تعریف خاصی از تعلیم و تربیت ارائه می‌کند:

«تعلیم یعنی ایجاد فضایل نظری و تأدیب یعنی ایجاد فضایل اخلاقی و عملی. در نتیجه، تعلیم همیشه به قول و گفتار است در حالی که تأدیب گاهی به گفتار و گاهی هم به کردار و اعمال است» (گلستانی، ۱۳۷۰: ۳۱۲).

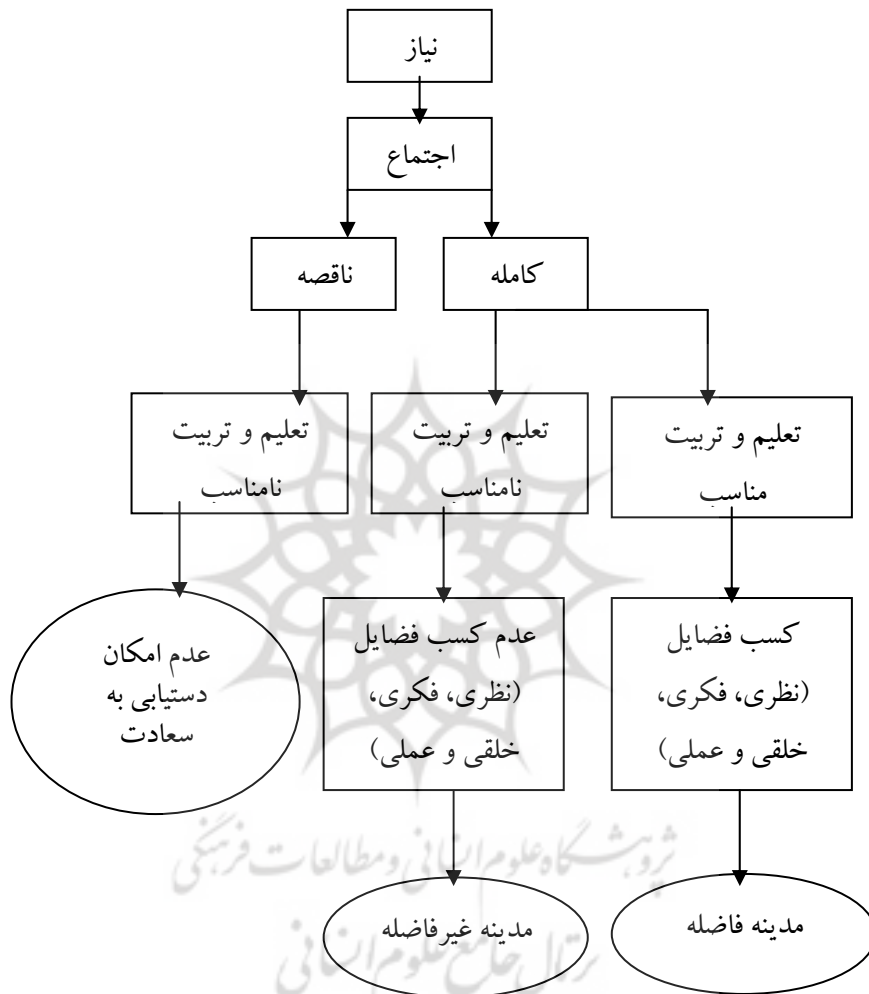
به عقیده فارابی بعضی از مردم به هدایت و تعلیمی کمتر و برخی دیگر به هدایت و تعلیم بیشتر نیاز دارند و نیز لازم نیست که هر کس همه آنچه را به او تعلیم داده می‌شود یاد گیرد یا هدایتی را که به وی عرضه می‌شود کلاً دریابد. در نتیجه برخی از مردم به تعلیم و هدایت دایم نیاز دارند تا ایشان را به انجام دادن آنچه عمل به آن را آموخته‌اند برانگیزد (شریف، ۱۳۶۵: ۱۷۰).

فارابی در زمینه کسب علوم و بویژه علم مدنی تأکید فراوانی کرده و علم مدنی را به دو قسمت تقسیم کرده است. علم نظری و علم عملی که اخلاق را جزء علم نظری و سیاست را جزء علم عملی دانسته است (داوری اردکانی، ۱۳۷۴: ۲۰۲).

هم‌چنین فارابی درباره نظام آموزش و پرورش و یادگیری از دوره کودکی با افلاطون هم عقیده است و درباره این نکته تأکید می‌کند که علم نظری را ملوک یا رهبران یا کسانی کسب می‌کنند که از آن محافظت می‌کنند و به طریق گوناگون به ملوک یا رهبران دیگر می‌آموزند. این گروه پیش از هر چیز باید اصول موضوعه نخستین و معلومات اولیه در هر نوع از علوم نظری را بدانند؛ سپس باید اشکال مختلف مقدمات (استدلال) و ترتیب آنها را بشناسند تا به مدد آن بتوانند به نتیجه برسند؛ پس از اینکه تربیت خود را کامل کردند و به روشهای منطقی خو گرفتند در هر یک از مدینه‌های کوچک پادشاه خواهند شد و بتدریج به مرحله تشکیل مدینه عظمی ارتقا خواهند یافت (شریف، ۱۳۶۵: ۱۷۱).

نظر فارابی بر آن است که علوم نظری باید با روشهای اقناعی آموخته شود. افراد اغلب اوقات این علوم را از راه تفکر درک می‌کنند؛ زیرا پس از فهم بسیاری از اصول معلوم که مادی نیستند به درک این علوم نایل می‌شوند. اما مردم عادی فقط تصویر این علوم را از راه اقناعی درمی‌یابند. معلم باید آنچه را به یک امت خاص مرتبط می‌شود و چگونگی تعلیم آن به همه امم یا مردم یک مدینه را نیز مشخص سازد. هم‌چنین باید آنچه را تعلیم آن برای همه امت ضروری است و آنچه را تنها باید به گروه خاصی از مردم مدینه یاد داد، بشناسد. این‌گونه تمایزها باید به مدد تخیل، شخص را به کسب فضایل نظری قادر سازد (شریف، ۱۳۶۵: ۱۷۱).

دیدگاه فارابی در مورد چگونگی حصول سعادت و رسیدن به مدینه فاضله



منبع: مولف

مردم در باب فضایل و صناعات عملی باید خود را از دو طریق به اجرای آنها عادت دهند: نخست معلم باید از راه اقناع و بیانات واقعی به آنان بیاموزد تا ارزشهای این اعمال و عادات را به کمال در قلب خود به وجود آورند به گونه‌ای که ایمان و اعتقاداتشان بتواند آنان را به اجرای بی چون و چرای آن اعمال و عادات سوق دهد.

دوم اینکه باید در مورد افراد نافرمان و شورشی و کسانی که به دلخواه خود یا از راه اقناع به راستی و درستی تن در نمی‌دهند، روش اکراه و اجبار را به کار برد. معلمان و هنرمندان با فضیلت برحسب این دو روش به دو گروه تقسیم می‌شوند: یک دسته آنهایی که افراد مطیع را تعلیم و تمرین می‌دهند و دسته دیگر آنهایی که به افراد نافرمان می‌آموزند (شریف، ۱۳۶۵: ۲-۱۷۱).

فارابی معتقد است که متعلمان شامل سه دسته هستند: دسته اول افرادی هستند که ممکن است بخواهند از علم در راه شر استفاده کنند که باید سعی در تهذیب اخلاقشان کرد و شرارت طبع آنها را شناساند. دسته دیگر کودکانند که باید دید چه علمی بیشتر برای آنها نافع است و آنها را در راه آن علم رهبری کرد. دسته سوم هوشمندان هستند که نباید به هیچ‌وجه در حق آنان از علم و تعلیم دریغ کرد (داوری اردکانی، ۱۳۷۴: ۲۱۷). آنچه مسلم است این است که در اینجا فارابی با توجه به شناختی که از افراد و طبایع انسانی دارد معتقد به یک نوع طبقه‌بندی در مورد کسب علم است که افراد جامعه با توجه به طبع و سرشتی که دارند، نباید به هر چیزی که خواهان آن هستند برسند، بلکه باید نوعی نظارت در مورد آنها وجود داشته باشد تا افرادی که صلاحیت ندارند به چیزهای مهم و اساسی دست پیدا نکنند. چون فارابی در نهایت معتقد است که اگر زمام امور به دست این‌گونه افراد بیفتد، زمینه‌ای برای ایجاد جوامع جاهل خواهد بود که شدیداً با تفکر ایده‌آلیستی فارابی در تقابل است که در نهایت معتقد به ایجاد جامعه فاضله خواهد بود.

فارابی معتقد است که همه انسانها دارای یک فطرت مشترکند. عده‌ای استعداد خاصی دارند و پاره‌ای کمتر. فطرت‌های مختلف گاهی تحت تعلیم واقع می‌شوند و گاهی نمی‌شوند. هرگاه در جهت مناسب تعلیم داده شوند به مرتبه کمال مطلوب خود می‌رسند و اگر تحت تعلیم و تربیت نامناسب قرار گیرند از رسیدن به کمال باز

می مانند. لذا معتقد است که در اثر تعلیم و تربیت صحیح است که افراد آمادگی ایجاد مدینه فاضله را پیدا می کنند و این خود وسیله ای مناسب به منظور ایجاد جامعه ای منظم و مطلوب با ویژگیهای انسانی است که از این طریق افراد اجتماع می توانند به کسب سعادت دست یابند.

هم چنین فارابی معتقد است که اگر تعلیم و تربیت افراد در جامعه به طور مناسب انجام نگیرد افراد آن جامعه به کمال و سعادت نخواهند رسید و این امر خود وسیله ای برای ایجاد مدینه غیر فاضله می شود که در آن از سعادت و خوشبختی خبری نیست.

بنابراین می توان گفت با توجه به دیدگاه فارابی در مورد انسان به عنوان موجودی اجتماعی یا مدنی بالطبع، انسان جز در متن اجتماع قادر به رفع نیازها و امور خود نیست. بنابراین وجود جامعه یک نیاز کاملاً ضروری احساس می شود. هم چنین از دیدگاه فارابی غایت وجود انسان همانا رسیدن به سعادت است. دیدگاه فارابی در مورد انسان دیدگاه خاصی است. فارابی می گوید:

«سعادت خیر مطلق است و هر چیزی که انسانها را در راه رسیدن به سعادت یاری دهد، خیر است. بنابراین او سعادت را جز به خیر تعریف نکرده و خیر را به سعادت و در برابر آن، هر چه انسان را از نیل به سعادت باز دارد شر نامیده است» (فارابی به نقل از سجادی، ۱۳۷۹: ۴۵).

می توان گفت که کسب خیر و نیل شدن به سعادت خود به خود انجام نمی گیرد. در یک زندگی اجتماعی است که افراد توانایی این را کسب می کنند که به این هدف بزرگ نیل شوند؛ منتهی این امر نیز خود مستلزم برخی ملزومات خاص است که بدون وجود آنها تحقق آن، غیرممکن خواهد بود. اینجاست که بحث تعلیم و تربیت به عنوان یکی از این ملزومات مطرح می شود؛ زیرا فارابی معتقد است که

سعادت، ارادی و اکتسابی است نه فطری. وی در کتاب فصول مدنی در این باره می‌گوید: «لایکاد یوجد انسان مفطورا من اول امره علی‌الکمال.. لان الفطره مصنوعه من متضادات»؛ در فطرت هیچ انسانی از ابتدای خلقتش کمال وجود ندارد. چون فطرت ترکیبی از امور متضاد است و در عین حال که به سمت کمال گرایش دارد به ضد آن نیز متمایل است. بنابراین نه کمال و نه سعادت از طریق فطرت ممکن نیست بلکه وصول به آن تنها به واسطه افعال ارادی میسر است؛ چه افعال ارادی فکری و چه افعال ارادی بدنی (مهاجرنیا، ۱۳۸۰: ۱۴۸). به همین دلیل می‌توان گفت آنچه از آرای فارابی برداشت می‌شود این است که تعلیم و تربیت به عنوان یکی از راه‌های مهم می‌تواند به سعادت و خوشبختی افراد در جامعه منجر شود؛ زیرا با توجه به مباحثی که در صفحات پیشین مطرح شد به این نتیجه رسیدیم که فارابی معتقد به این است که افراد از ابتدا دارای فطرت پاک هستند و این امر نیز، خود نشأت گرفته از اندیشه مذهبی ایشان و متأثر از دین اسلام است که برای تمام افراد جهان فطرت پاک قائل است. هم‌چنین نظر وی این است که افراد جامعه ممکن است در اثر نارساییهایی که در جامعه وجود دارد، دچار انحراف و گمراهی شوند و نتوانند سعادت را از شقاوت تشخیص دهند و اینجا تعلیم و تربیت را به عنوان یکی از وسایلی مطرح می‌کند که به رسیدن افراد به سعادت منجر می‌شود. در نهایت می‌توان گفت که در اندیشه فارابی می‌توان تناقضاتی مشاهده کرد و آن هم اینکه: «فارابی در مواردی مختلف آنجا که بحث از گوناگونی فطرتها می‌کند برای تربیت نایافته و به قول خود نوابت<sup>(۱)</sup> و علفهای هرزه و انواع آنان از لحاظ زندگی و خلق و خوی در نتیجه‌گیری می‌گوید با این گونه افراد باید به دو صورت عمل شود با یک دسته به صورت حیوانات اهلی مفید که در خدمت انسانهای دیگر قرار دارند و با دسته‌ای دیگر مانند حیوانات مودی درنده که باید اقدام به قتل و نابودی آنها کرد. مسئله مهم این است که فارابی در

اینجا توجهی به تربیت ندارد و اصولاً این مطلب را که باید این گونه افراد تحت تعلیم و تربیت قرار گیرند، عنوان نکرده است و خیلی ساده و بدون توجه به اصول انسانی که خود مدافع آن است، آنان را به دست جلاد می سپارد (فارابی به نقل از سجادی، ۱۳۷۹: ۵۹).

در نهایت می توان گفت تعلیم و تربیت از دیدگاه فارابی یکی از مهمترین مسائلی است که اگر افراد جامعه از ابتدا مورد تعلیم و تربیت صحیح واقع شوند، بنیان یک زندگی اجتماعی سالم بر پایه ارزشها و اصول انسانی ریخته می شود که در نهایت پلی برای رسیدن به مدینه فاضله فراهم می شود که باعث به نتیجه رسیدن سعادت، خیراندیشی، تفاهم و خوشبختی برای افراد اجتماع خواهد بود.

## ۶. اندیشه های دورکیم

امیل دورکیم (۱۸۵۸-۱۹۱۷) در شهر اپینال از ایالت لوران واقع در شرق فرانسه چشم به جهان گشود. او که از تبار فقیهان ریشه دار کلیمی بود در آغاز تصمیم گرفته بود به پیروی از نسبت خانواگیش در آینده یک فقیه کلیمی شود؛ ولی بعد از مدتی تحت تأثیر یک معلم زن کاتولیک قرار گرفت و بر اثر آن به کاتولیسم علاقه پیدا کرد. اما دیری نپایید که از هرگونه تعلق مذهبی دست کشید و لاادری شد؛ هرچند علاقه به بررسی پدیده های مذهبی را هم چنان برای خود نگه داشته بود. بعد از مدتی که تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را پشت سر گذاشت، توانست در سال ۱۸۷۹ در مدرسه عالی اکول نورمال پذیرفته شود و در آنجا تحت تأثیر فیلسوفان بلندآوازی مانند هانری برگسون، ژان ژوره، موریس بلوندل و ... قرار گرفت. بعد از سالها فعالیت و تدریس توانست پایه های رشته جامعه شناسی را به عنوان یک رشته دانشگاهی بنیانگذاری کند و خود نیز به عنوان یکی از استادان این رشته به تدریس

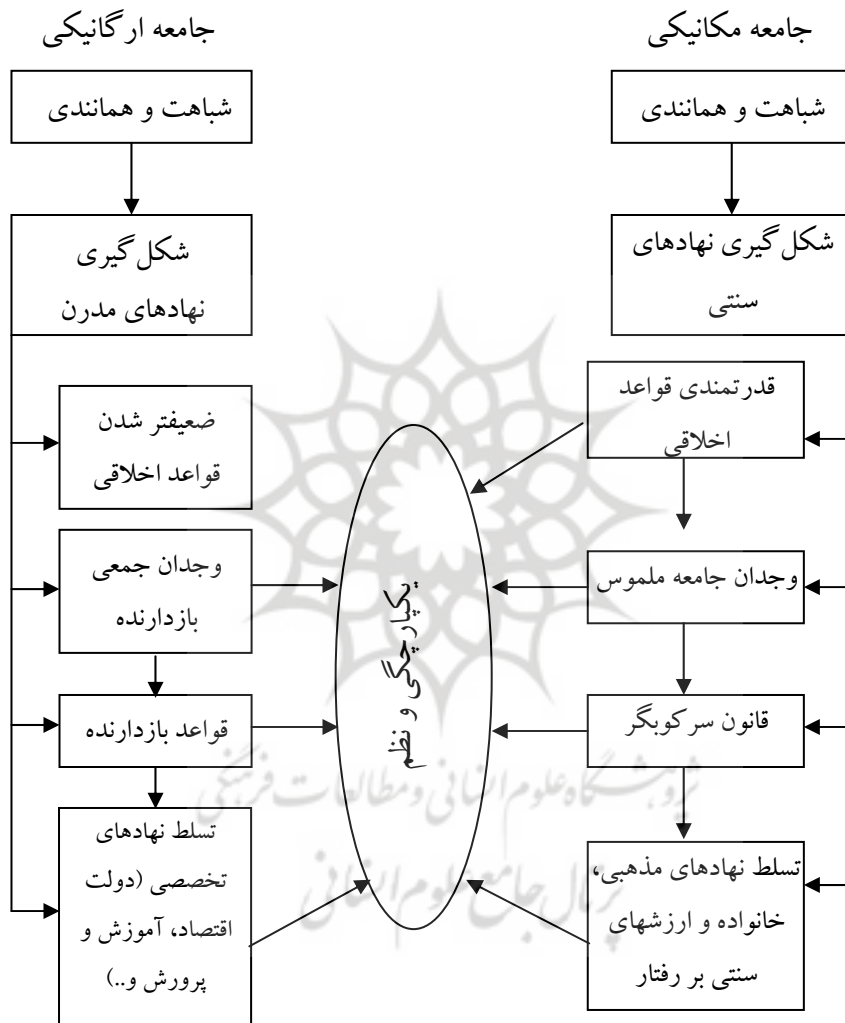


پیردازد (کوزر<sup>۱</sup>، ۱۳۷۷: ۸-۲۰۵). به طور کلی دورکیم یکی از بنیانگذاران اصلی جامعه‌شناسی و اولین متفکر جامعه‌شناسی است که به صورت رسمی به مباحث جامعه‌شناسی آموزش و پرورش پرداخته است.

دورکیم معتقد بود پدیده‌هایی که جامعه‌شناس باید مطالعه کند، «وقایع یا حقایق اجتماعی» است و حقایق اجتماعی را باید به عنوان «چیز» تلقی کرد. به تعریف او واقعه اجتماعی این است که در عین داشتن وجود مخصوص و مستقل از تظاهرات فردی در سراسر جامعه معینی عام باشد (علاقه‌بند، ۱۳۸۰: ۱۶۴). بنابراین دورکیم آموزش و پرورش را به عنوان بخشی از جامعه‌شناسی علمی خود در کانون توجه قرار می‌دهد؛ زیرا از لحاظ او آموزش و پرورش امر واقع اجتماعی است و در این صورت یکی از عناصر اصلی جامعه‌شناسی او به شمار می‌رود.

برداشت دورکیم از آموزش و پرورش ناشی از مفهومی است که برای انسان قائل است. به نظر او آدمی در اصل یک موجود زیستی به دنیا می‌آید و بنا به ضرورت، که مالا موجودی اجتماعی است و در جامعه زندگی خواهد کرد، ملزم به آموزش و یادگیری راه و رسم زندگی اجتماعی جامعه خویش است. پس از لحاظ او آموزش و پرورش وسیله سازماندهی خود فردی و خود اجتماعی به صورت یک موجود با انضباط است که می‌توان آن را به تشکیل شخصیت و تولد اجتماعی تعبیر کرد (علاقه‌بند، ۱۳۸۰: ۱۶۵). بنابراین در اینجا آموزش و پرورش به عنوان یک ضرورت اجتماعی مطرح می‌شود که در ادامه تلاش می‌گردد اندیشه‌های تربیتی دورکیم مورد ارزیابی و بررسی دقیق واقع شود.

دیدگاه دورکیم در مورد چگونگی دستیابی به نظم و یکپارچگی



منبع: مولف

## ۷. اندیشه‌های تربیتی دورکیم

دورکیم معتقد است «آموزش و پرورش فعالیت است که نسل بالغ درباره نسلی به جای می‌آورد که هنوز برای حیات اجتماعی نارس است. موضوع این فعالیت برانگیختن و پروردن افکار و معانی و شرایط معنوی و مادی است که مقتضای حیات در جامعه سیاسی و محیط خصوصی است که طفل برای زندگی در آن آماده می‌شود» (مهدوی، ۱۳۴۱: ۱۴۵).

دورکیم نقش آموزش و پرورش را در جامعه، اجتماعی کردن کودکان متناسب با نظام اجتماعی، هنجارها و ارزشها می‌داند. او به پیروی از آگوست کنت<sup>۱</sup>، تعلیم و تربیت را اجتماعی می‌داند. وی در همه آثار خود امور تربیتی را همانند سایر پدیده‌های اجتماعی، «عینی» می‌داند و آنها را با قواعد جامعه‌شناسی بررسی می‌کند. به عقیده او هیچ جامعه‌ای بدون تربیت و هیچ تربیتی بدون جامعه قابل تصور نیست. اصولاً برای درک ساختار و اعمال تربیتی هر جامعه و هر عصر باید به سایر نهادهای اجتماعی و اهداف و اغراض جامعه در زمان معینی توجه داشت (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۴: ۴-۲۲۳). به همین دلیل دورکیم در بررسی و مطابقت ساختار آموزش و پرورش با ساختار جامعه از دو نوع جامعه مبتنی بر دو نوع همبستگی خاص (مکانیکی و ارگانیکی) نام می‌برد و با توجه به این مقایسه درصدد پاسخگویی به این پرسش است که نظم اجتماعی در جامعه چگونه میسر می‌شود. بنابراین بررسی این دو نوع جامعه، ضروری به نظر می‌رسد.

دورکیم در کتاب تقسیم کار اجتماعی، انسجام یا همبستگی اجتماعی را عامل اساسی ایجاد نظم اجتماعی و استمرار بقای جامعه تشخیص می‌دهد و معتقد است که هر جامعه انسانی مستلزم همبستگی است؛ یعنی بیداری این احساس در مردم، که همه

آنها «اعضای یک پیکرند» و با یکدیگر پیوند دارند ولی از لحاظ تاریخی همبستگی ممکن است انواع متفاوتی داشته باشند. بنابراین دورکیم از دو نوع همبستگی نام می‌برد و آنها را همبستگی مکانیکی (ماشینی) و همبستگی ارگانیکی (زنده یا انداموار در قیاس با اندام موجود زنده) می‌نامد (دورکیم، ۱۸۹۳).

همبستگی مکانیکی، همبستگی از راه همانندی است. هنگامی که این شکل از همبستگی بر جامعه مسلط باشد، افراد جامعه چندان تفاوتی با یکدیگر ندارند. آنان که اعضای یک اجتماع واحد هستند به هم همانندند و احساسات واحدی دارند؛ زیرا به ارزشهای واحدی وابسته‌اند و مفهوم مشترکی از تقدس دارند. جامعه از این رو منسجم است که افراد آن هنوز تمایز اجتماعی پیدا نکرده‌اند. در پرتو همبستگی مکانیکی یا اجباری که ویژگی جوامع ابتدایی است، افراد جامعه به‌طور کلی به موجب یک احساس ساده تعلق به یکدیگر و بر اساس ایمان و حس هم‌نوعی با یکدیگر رابطه پیدا می‌کنند (آرون<sup>۱</sup>، ۱۳۶۳: ۱۶).

همبستگی ارگانیکی به عنوان ویژگی جوامع جدید، همبستگی بسیار پیچیده‌ای است که در آن شکل اساسی رابطه مردم، احساس ساده تعلق به یکدیگر نیست بلکه شبکه پیچیده‌ای از روابط قراردادی است که بر اساس تعقل و قانون تشکیل و تداوم پیدا می‌کند (گیدنز<sup>۲</sup>، ۱۳۶۳: ۲۳).

بنا بر نظر دورکیم با توجه به شکل‌گیری جامعه مدرن در نتیجه رشد صنعتی شدن جوامع و افزایش تقسیم کار، میزان زیادی از تمایز و تفکیک پیش می‌آید که متعاقباً خطری است برای فروپاشی «همبستگی اجتماعی» (فیلو<sup>۳</sup>، ۱۹۹۳: ۵). بنابراین دورکیم همبستگی ارگانیکی و نظم اجتماعی ناشی از آن را نتیجه تحول و پیشرفت جامعه

1- Aron

1- Giddens

3- Filloux

انسانی می‌داند و آموزش و پرورش را در ارتباط با این تحول مورد مطالعه قرار می‌دهد و معتقد است که در هر یک از این جوامع اصول تعلیم و تربیت، شیوه‌های ارائه و اکتساب آن به گونه‌های متفاوتی اعمال می‌شود.

به عقیده دورکیم در جامعه ابتدایی هر فرد به خودی‌خود رفتار دیگران را سرمشق قرار می‌دهد؛ در هر کاری به طرز ماشینی از دیگران پیروی می‌کند و به اعتقاد و آداب و رسوم گردن می‌نهد. در نتیجه یک سلسله روابط ساده بر رفتار اجتماعی حاکمیت می‌یابد و جامعه را از همبستگی برخوردار می‌سازد. در چنین جامعه‌ای آموزش و پرورش بدون قصد قبلی و هدف مشخص و بدون نقشه آگاهانه از طریق خانواده و روابط رایج میان نسل بالغ و سالمند و نسل جوان و نارس عملی می‌شود (علاقه‌بند، ۱۳۸۰: ۱۶۸).

در جوامع مبتنی بر روابط ارگانیکی، ساختار اجتماعی متحول، و روابط پیچیده‌ای در سطح اجتماع ظاهر می‌شود. به گونه‌ای که قراردادهای اجتماعی، جانشین اجبارها و الزامات قومی و خانوادگی می‌گردد و هم‌چنین هنجارها و ارزشها و باورهای سنتی رو به زوال می‌رود و در اینجا نیاز به یک نیروی حاکم که بتواند مانع ضعف و فتور اخلاقی شود، احساس می‌شود که این امر خود نیازمند نوعی وفاق اخلاقی است که به وسیله آن در میان افراد جامعه، حس وظیفه‌شناسی و وفاداری و هم‌چنین همکاری اجتماعی و انضباط رفتاری پرورش یابد. به همین دلیل، اساس علمی جامعه ارگانیکی مستلزم اذهان کاملاً پرورش یافته و تفکیک اجزا و امور آن مستلزم متوازن کردن توافقی اخلاقی با تخصص فنی و آموزش علمی است. بنابراین دورکیم معتقد است که فقط دولت قادر به ایجاد این وفاق اخلاقی است و وسیله آن نیز آموزش و پرورش است (علاقه‌بند، ۱۳۸۰: ۱۶۹).

دورکیم معتقد است با ایجاد نظامهای آموزشی هر یک از نهادهای اجتماعی

دیگری که زمانی عهده‌دار کارکردهای آموزش و پرورش محسوب می‌شدند از لحاظ ایفای چنین وظایفی ناتوان شده‌اند؛ مثلاً خانواده که در جامعه ساده نقش تربیتی مهمی داشت اینک به دلیل محدودیت امکانات، قادر به ایفای وظایف پیچیده آموزش و پرورش نیست. به علاوه جو عاطفی حاکم بر خانواده، عملکرد آن را با راه و رسم معقولی که جامعه جدید می‌طلبد، مغایر می‌سازد. در جامعه‌های جدید به دلیل پیچیدگی‌های روابط و تخصصی شدن کارکردهای نهادها و سازمانهای اجتماعی، نهادهایی نظیر دین و خانواده قادر به ایفای نقشهای پیچیده و گوناگون آموزش و پرورش نیستند (دورکیم، ۱۹۵۶: ۷۹).

بنابراین می‌توان گفت هدف دورکیم از مطرح کردن آموزش و پرورش همانا کسب یکپارچگی و نظم است که این امر خود در هر جامعه‌ای و با توجه به ساختارهای حاکم بر آن جامعه متفاوت است. چه بسا که در جوامع سنتی، که در آن همبستگی از نوع مکانیکی است این امر به وسیله نهادهای سنتی از جمله خانواده و دین و ارزشهای حاکم بر جامعه انجام می‌گیرد و از این طریق، نظم و همبستگی بین افراد اجتماع فراهم می‌گردد. اما در جوامع مدرن، که همبستگی از نوع ارگانیکی است، آموزش و پرورش از حالت سنتی خارج می‌شود و این رسالت به عهده نهادهای تخصصی از جمله نهاد آموزش و پرورش است که اداره آن به دست دولت است و هدف از آن تعلیم و تربیت افراد با توجه به نیازهای موجود در جامعه و برنامه‌ریزی‌هایی است که برای ایجاد یک جامعه همراه با نظم و تعادل انجام می‌گیرد.

## ۸. جمع‌بندی، بحث و نتیجه‌گیری

آموزش و پرورش پدیده‌ای اجتماعی است که از آغاز تولد بشر روی کره خاکی وجود داشته است و اهمیت فوق‌العاده‌ای در زندگی اجتماعی افراد دارد؛ زیرا افراد

اجتماع برای برطرف کردن نیازهای خود و ارتباط با دیگران بی‌نیاز از آن نیستند. به همین دلیل نظریه پردازان و متفکران بسیاری در مورد این مسئله به بحث و بررسی پرداخته و جنبه‌های متفاوت این پدیده را مورد مذاقه و تامل قرار داده‌اند. فارابی و دورکیم از جمله متفکرانی هستند که در این زمینه به بحث و بررسی پرداخته‌اند. با توجه به مباحثی که در صفحات پیشین در مورد آرای این دو متفکر درباره تعلیم و تربیت مطرح شد، موارد زیر به عنوان تشابه و تفاوت اندیشه ای دورکیم و فارابی قابل ذکر است:

- فارابی انسان را موجودی اجتماعی می‌داند که جز در متن اجتماع قادر به برطرف کردن نیازهای خود نیست.
- همچنین هدف از وجود انسان رسیدن به سعادت کامل است که در برگیرنده سعادت دنیوی و اخروی است و این امر نیز تنها به وسیله یک فرد بدون ارتباط و تعامل با دیگران میسر نمی‌شود و بدین منظور افراد از اجتماع و ملزومات آن بی‌نیاز نیستند تا از طریق آن بتوانند به کسب فضایل نایل شوند. یکی از راه‌های کسب فضایل تعلیم و تربیت مناسب است و اینجاست که تعلیم و تربیت مناسب به عنوان یکی از مهمترین نیازهای افراد جامعه مطرح می‌شود. به عقیده فارابی اگر این امر، صحیح انجام شود، باعث جمع شدن فضایل در وجود انسانها می‌گردد که خود در نهایت بنیانی برای ایجاد جامعه فاضله است که افراد آن در سعادت و خوشبختی کامل به سر می‌برند.
- دیدگاه فارابی بیشتر فردگرایانه است و آنجا که بحث از رسیدن به سعادت می‌کند، محوریت‌ترین بحث او بحث فرد است و کمتر بر جمعگرا بودن تأکید می‌کند.
- دیدگاه فارابی در زمینه تعلیم و تربیت متأثر از دیدگاه فلسفی وی است که با

یک نوع دیدگاه مطلوب، بیشتر هم‌خوانی دارد تا نوع دیدگاه واقع‌بینانه. هدف وی از مطرح کردن انسان، اجتماع، انواع جوامع و ... همانا چگونگی رسیدن به سعادت و کمال است، سعادت‌تی که جز در صورت تحقق مدینه فاضله امکانپذیر نیست. به همین دلیل دیدگاه فارابی بیشتر دیدگاهی ایده‌آلی، اخلاقی و انتزاعی است.

- هدف فارابی از طرح تعلیم و تربیت همانا حصول فضایل چهارگانه (نظری، فکری، اخلاقی و عملی) است که دسترسی به آن جز از طریق تعلیم و تربیت صحیح امکانپذیر نخواهد بود و این امر خود بستری برای رسیدن به مدینه فاضله است که حاصل آن کسب سعادت و خوشبختی برای افراد در اجتماع است.
- دورکیم نیز مانند فارابی، انسان را موجودی اجتماعی می‌داند و لزوم اجتماع را برطرف کردن نیازهای انسانها می‌داند؛ زیرا معتقد است که انسانها در اجتماع به شکل بهتری می‌توانند نیازهای خود و دیگران را برطرف کنند. جامعه برای برطرف کردن نیازهای افراد به ایجاد برخی نهادهای خاصی نیاز دارد که از طریق آنها بتواند بین نیازهای افراد و خواسته‌های اجتماع، نوعی هماهنگی و تناسب برقرار کند. یکی از این نهادها، نهاد تعلیم و تربیت است که با توجه به این امر دو نوع جامعه را در کنار همدیگر قرار می‌دهد: جامعه سنتی با همبستگی مکانیکی و جامعه مدرن مبتنی بر همبستگی ارگانیکی.
- دورکیم بر آن است که در نهایت هدف آموزش و پرورش اجتماعی کردن افراد متناسب با ارزشها و هنجارهای حاکم بر جامعه است که توسط یک نسل بالغ بر روی نسل جوان انجام می‌گیرد که این امر به ایجاد نوعی ثبات و نظم در جامعه منجر می‌شود که در جامعه سنتی این امر به وسیله نهادهای



- تخصصی و خاص انجام می‌گیرد؛ مثل نهاد آموزش و پرورش که دولت تصدی آن را بر عهده دارد.
- دورکیم به عنوان متفکری که بر همبستگی و نظم و ثبات نظر دارد، چندان بحثی از فرد مطرح نمی‌کند و بیشتر بر جمع، ارزشها و هنجارهای حاکم بر اجتماع تأکید می‌کند.
  - دیدگاه دورکیم دیدگاهی واقع‌بینانه‌تر است؛ زیرا کمتر می‌توان آثار فلسفی را در آرای وی مشاهده کرد و این مسئله خود نشانگر تأثیرپذیری دیدگاه دورکیم از آرای پوزیتیویستی است؛ چون وی بر آن است که پدیده‌های اجتماعی را باید مانند شیء مورد مطالعه قرار داد. در نهایت هدف او از طرح مباحث اجتماعی از جمله تعلیم و تربیت، چگونگی حفظ نظم و همبستگی در میان افراد اجتماع است.
  - هدف دورکیم نیز از تعلیم و تربیت چگونگی حفظ و همبستگی در جامعه است؛ زیرا به عقیده دورکیم در هر دوره‌ای، تاریخ نهادها و مؤسسات مختلفی به عنوان هماهنگ‌کننده و نظم‌دهنده رفتار و تعاملات افراد ایفای نقش می‌کنند. یکی از نهادها، نهاد تعلیم و تربیت است که در هر دوره‌ای از زمان تصدی آن به عهده افراد، گروه‌ها یا نهادهای خاص است که در نهایت باعث برآورده کردن نیازها و عامل مهمی در ایجاد نظم و حفظ همبستگی اجتماعی است. اما عدم آن موجب بی‌سامانی و نابهنجاری در اجتماع می‌گردد که نتیجه آن از هم‌گسیختگی و بحران در جامعه است.
  - هر دو متفکر به انسان به عنوان موجودی اجتماعی نگاه می‌کنند و معتقدند به واسطه وجود جامعه و نهادهای آن است که افراد قادر به برطرف کردن نیازهای خود هستند.

- مسئله دیگر اینکه می‌توان هر دو متفکر را در مکتب کارکردگرایی و ساختگرایی جای داد؛ زیرا از نظر هر دو، جامعه دارای ساختی طبیعی است و اختلافات در اجتماع، طبیعی است؛ به عبارت دیگر سازگاری اجتماعی وقتی تحقق می‌یابد که افراد از لحاظ مراتب اجتماعی، تفاوتی داشته باشند. هم‌چنین اینکه نهادها و طبقات اجتماعی هر کدام دارای کارکرد ویژه و متناسب با خود هستند و از این میان به تعلیم و تربیت نیز به عنوان یک جنبه کارکردی نگاه می‌کنند.

#### یادداشتها

۱- فارابی کسانی را که چون علف هرز برای اجتماع زیان دارند، نوابت می‌نامد.

#### منابع فارسی

- آرون، ریمون. (۱۳۶۷). *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*. ج دوم. ترجمه باقر پرهام. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- الفاخوری، حنا؛ الجر، خلیل. (۱۳۷۳). *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*. ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- توسلی، غلامعباس. (۱۳۷۶). *نظریه‌های جامعه‌شناسی*. چاپ ششم. تهران: انتشارات سمت.
- داوری اردکانی، رضا. (۱۳۷۴). *فارابی*. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه. (۱۳۷۴). *فلسفه تعلیم و تربیت*. ج اول. چاپ دوم. تهران: انتشارات سمت.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه. (۱۳۷۷). *آرای اندیشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن*. ج اول. تهران: انتشارات سمت.
- رفیعی، بهروز. (۱۳۸۱). *آرای اندیشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن*. ج سوم. تهران: انتشارات سمت.
- شریف، میرمحمد. (۱۳۶۵). *تاریخ فلسفه در اسلام*. ج اول. ترجمه نصرالله‌پور جوادی. تهران: انتشارات مرکز دانشگاهی تهران.
- شعاری‌نژاد، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *فلسفه آموزش و پرورش*. چاپ پنجم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- علاقه‌بند، علی. (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی آموزش و پرورش*. چاپ بیست و نهم. تهران: نشر روان.
- فارابی، ابونصر. (۱۳۷۹). *سیاست مدینه*. ترجمه و تحشیه سید جعفر سجادی. بی‌جا.
- کوزر، لوئیس. (۱۳۷۷). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*. ترجمه محسن ثلاثی. چاپ چهارم. تهران:

انتشارات علمی و فرهنگی.

- گلستانی، سید هاشم. (۱۳۷۰). *فلسفه اسلامی*. ج اول. چاپ دوم. اصفهان: انتشارات نشاط.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۶۳). *دورکیم*. ترجمه یوسف اباذری. تهران: انتشارات خوارزمی.
- مهاجر نیا، محسن. (۱۳۸۰). *اندیشه سیاسی فارابی*. تهران: انتشارات دفتر تبلیغاتی اسلامی حوزه علمیه قم.
- مهدوی، یحیی. (۱۳۴۱). *جامعه‌شناسی یا علم‌الاجتماع*. چاپ چهارم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- نقیب‌زاده، میرعبدالحسین. (۱۳۸۱). *نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش*. چاپ پانزدهم. تهران: انتشارات طهوری.
- یوسفیان، سید جواد. (۱۳۷۹). *فارابی*. فصلنامه علوم اجتماعی. دانشگاه علامه طباطبائی. پاییز و زمستان. شماره ۱۱ و ۱۲.

#### منابع عربی

الفارابی، ابونصر. (۱۴۰۳). *تحصیل السعاده*. تحقیق جعفر آل یاسین. بیروت: دارالاندلس.

#### منابع انگلیسی

- Bertrand, Russel. (1951). **On Education**. London: George Allen & Unwin.
- Durkheim, Emile. (1893). **The Division of Labor in Society**. Trans. W. H. Halls, London: Macmillan.
- Durkheim, Emile. (1956). **Education and Sociology**. New York: the Free Press.
- Fakhry, M. (1965). "Al-Farabi and the Reconciliation of Plato and Aristotle". *Journal of History of Ideas*, No. 26: PP. 71-98.
- Filloux, Jean- Claude. (1993). **Emile Durkheim**. In: [www.google.com](http://www.google.com).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی